

رفص مرگ در آتش

پاسخ معمای سناریوی نگهبان

سرگرد میری بعد از بازجویی از نگهبان و بررسی صحنه، متوجه دروغ پردازی او شد. کولر ماشین روشن بود و این موضوع حاکی از بالا بودن شیشه ماشین داشت. نگهبان ادعا کرد قاتلان به منوچهر شلیک کرده و او را کشتند که در این صورت باید شیشه می شکست اما او اعلام کرد با سنگ شیشه را شکسته است که نشان می داد سناریو پردازی می کند. در مسابقه هفته گذشته ۱۷۵۵ نفر شرکت کردند که ۵۳۵ نفر پاسخ درست دادند. از میان افرادی که پاسخ صحیح دادند، لیلا محمدی از کرج و سینا آذر از تهران به قید قرعه برنده شدند.

می دانید با کدام یک از دوستانش قرار داشت؟

نه چیزی نگفت. من دوستانش را نمی شناسم.

بعد از تحقیقات مقدماتی و گزارش ماجرا به بازپرس جنایی، دستور انتقال جسد به پزشکی قانونی صادر شد.

صبح روز بعد سرگرد راهی کارخانه یاشار شد. حرف های همسرش درست بود و او رابطه خوبی با کارگران کارخانه داشت. به گفته نگهبان، یاشار حدود ساعت هشت شب کارخانه را ترک کرده بود.

یک اشتباه همسر مقتول کافی بود تا سرگرد مطمئن شود، او از ماجرا باخبر است به همین خاطر تحقیقات را روی او متمرکز کرد و دریافت، از مدتی قبل او با شریک شوهرش تماس هایی داشته است. شب حادثه هم چند بار با هم تماس داشتند.

ماجرا را با بازپرس در میان گذاشت و حکم بازداشت، شریک مقتول را گرفت. او که از دستگیری اش شوکه شده بود، مدام سرگرد را تهدید به شکایت می کرد.

کارآگاه که از تهدیدهای متهم خسته شده بود، با مشیت روی میز کوبید و گفت: آقا شما مختارید هر جا که دوست دارید شکایت کنید اما بدانید راز قتلی که انجام داده اید فاش شده و با دستور قضایی بازداشت شده اید. خسته تان نمی کنم و یکر است می روم سر اصل ماجرا، شما و همسر شریکتان به هم علاقه داشتید و یاشار سد راه رسیدن شما به هم بود. به همین خاطر تصمیم گرفتید او را از سر راه بردارید. نقشه تان را هم خوب طراحی و اجرا کردید اما یک اشتباه کافی بود

تا همه چیز لو برود و راز جنایت فاش شود. بهتر است، الان که واقعیت فاش شده طفره نروید و اصل ماجرا را بگویید.

متهم که راهی برای فرار نمی دید به کشتن شریکش اعتراف کرد و گفت: من خام حرف های مونا شدم. و سوسه های او باعث شد تا در این جنایت همراهش شوم.

به نام یاشار، مدیر کارخانه ای در تهران است. با همسرش تماس گرفتیم که در راه است. شواهد نشان می دهد قتل در محل دیگری رخ داده و جسد را به اینجا آورده و آتش زده اند. با توجه به نوع قتل احتمال می دهیم که قربانی کینه یا اختلاف شده باشد.»

کارآگاه به تحقیقات در محل ادامه داد. اهالی مورد مشکوکی ندیده و با صدای انفجار و شعله های آتش متوجه حادثه شده بودند. یکی از اهالی فقط موتور سواری را دیده بود که با سرعت به سمت شهر حرکت می کرد.

همین تنها سرنخ ماجرا بود. پزشک جنایی هم تأیید کرد که این مرد ابتدا خفه شده و قاتل دست و پایش را بسته و بعد خودرو را با بنزین به آتش کشیده است.

بررسی ها ادامه داشت که پارک خودروی بنزی در کنار جاده و پیاده شدن زنی از آن نگاه ها را به سمت خودروی بنز کشاند. زن سراغ افسر پاسگاه را گرفت و وقتی به او رسید خودش را معرفی کرد. همسر یاشار بود. کارآگاه او را به سمت جسد برد که با دیدن پیکر نیمه سوخته شوهرش او را شناسایی کرد و نقش بر زمین شد.

دو زن از اهالی به سمت او آمده و برایش آب قند درست کردند و وقتی حالش خوب شد، سرگرد به تحقیق از او پرداخت. مونا که از این موضوع شوکه شده بود، به کارآگاه گفت: باور کنید همسرم با کسی اختلاف و دشمنی نداشت. همه کارگراهایش او را دوست داشتند. نمی دانم چه کسی او را به قتل رسانده است.

امشب قرار ملاقاتی نداشت؟

به خاطر کارش ملاقات زیادی داشت. حدود ساعت ده شب تماس گرفت و خواست شام منتظرش نمانم. با یکی از دوستانش شام قرار گذاشته بود.

مطمئن هستید ساعت ده

تماس گرفت؟

بگذارید. دوباره ببینم.

بعد نگاهی به صفحه گوشی تلفن

همراهش انداخت و آن را نشان سرگرد داد و

گفت: دقیق ساعت ۹ و ۵۷ دقیقه تماس گرفت.

صدای انفجار و شعله های آتش که

به آسمان زبانه می کشید، اهالی

روستا را به جاده ورودی کشاند.

خودروی شاسی بلندی در آتش

می سوخت. چند نفر از روستائیان

سعی کردند با ریختن خاک روی ماشین، آتش را خاموش

کنند اما بی فایده بود. یکی از اهالی سراغ اصغر مکانیک رفت تا

از او کپسول خاموش کننده بگیرد. می دانست اصغر عادت

دارد ساعت ۹ شب شامش را بخورد و بخوابد. نگاهی به

ساعت انداخت یک ساعتی از زمان خوابش گذشته بود. دل را

به دریا زد و زنگ در خانه را زد. چند دقیقه بعد اصغر خواب آلود

و عصبانی مقابل در آمد. قبل از این که دهان باز کند، سعید

وحید شکری

تپش

شروع به صحبت کرد.

«یه ماشین تو ورودی روستا آتیش گرفته، هیچ جوره

خاموش نمیشه. اومدم کپسول بگیرم.»

اصغر که خشمش فروکش کرده بود، گفت «وایسا کلید

بردارم و بیام.»

کرکره مغازه را که کنار خانه اش بود، بالا داد و کپسولی را دست

سعید داد و یک کپسول هم خودش برداشت و سمت

ورودی روستا رفتند.

آتش کمتر شده بود. با هر زحمتی بود، آتش را خاموش

کردند.

اصغر داخل ماشین را نگاه کرد. هیچ اثری از راننده نبود. فکر

کرد ماشین سرفتی است و با پاسگاه تماس گرفت.

۲۰ دقیقه بعد مامور پاسگاه با موتور، خودش را به محل

آتش سوزی رساند. پلاک خودرو را به مرکز داد تا هویت

مالکش را اعلام کنند.

مامور جوان دستمالی از کنار زین موتورش برداشت و دور

دستش پیچید و به سختی صندوق عقب را باز کرد. صحنه ای

که جلوی چشمانش ظاهر شد، شوکه کننده بود. جسد

نیمه سوخته ای داخل صندوق عقب بود.

دقایقی بعد سرگرد میری و تیم بررسی صحنه جرم در محل

حاضر شدند تا تحقیقات برای کشف راز این قتل هولناک

آغاز شود.

افسر پاسگاه سمتش آمد و گفت: «خودرو متعلق به مردی

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید که سرگرد بعد از بررسی صحنه قتل و صحبت های اهالی روستا چطور متوجه شد همسر یاشار در قتل او نقش داشته است؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می شوید. دودلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۰۱۱۲۲۴۳۰۰۰ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می شود

استخدام سرایدار هتل

آقا متاهل (۳۰ تا ۵۵ سال) بومی

متل قو مازندران- با ضامن معتبر

شماره: ۰۲۱۴۴۲۱۷۴۶۶

برگ سبز و سند کمپانی خودرو پژو ۲۰۶، مدل ۱۳۸۲، به رنگ پشمی- متالیک، به شماره انتظامی: ایران ۷۳-۷۸۹ب ۳۱، شماره موتور 10FSF94149018، شماره شاسی: 81632886، به نام منصوره سلطانی جهرمی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

شماره تلفن های پذیرش ۴۹۱۰۵۰۰۰ ۲۳۰۰۴۰۳۲
امور آتشی های روزنامه جام جم